

ویژگی های اخلاقی امام هادی(ع)

امام هادی(ع) نمونه ای از انسان کامل و مجموعه سترگی از اخلاق اسلامی بود. «ابن شهر آشوب» در این باره می نویسد:



امام هادی(ع) نمونه ای از انسان کامل و مجموعه سترگی از اخلاق اسلامی بود. «ابن شهر آشوب» در این باره می نویسد: «امام هادی(ع) خوش خوترین و راست گوترین مردم بود. کسی که او را از نزدیک می دید، خوش برخوردترین انسان ها را دیده بود و اگر آوازه اش را از دور می شنید، وصف کامل ترین فرد را شنیده بود. هرگاه در حضور او خاموش بودی، هیبت و شکوه وی تو را فرا می گرفت و هرگاه اراده گفتار می کردی، بزرگی و بزرگواری اش بر تو پرده در می انداخت. او از دودمان رسالت و امامت و میراث دار جانشینی و خلافت بود و شاخساری دل نواز از درخت پربرگ و بار نیوت و میوه سرسبید درخت رسالت...» (1). امام در تمام زمینه های فردی، اعم از ظاهری و اخلاقی، زبانزد همگان بود. «ابن صباغ مالکی» در این راستا می نگارد:

«فضیلت ابوالحسن، علی بن محمد الهادی(ع) بر زمین پرده گسترده و رشته هایش را به ستاره های آسمان پیوسته است. هیچ فضیلتی نیست که به او پایان نیابد و هیچ عظمتی نیست که تمام و کمال به او تعلق نگیرد. هیچ خصلت والایی بزرگ نمی نماید مگر آنکه گواه ارزش آن در وی آشکار است. او شایسته، برگزیده و بزرگواری است که در سرشت والا پسندیده شده است... هر کار نیکی با وجود او رونق یافته. او از نظر شکوه، آرامش، پاکیزگی و پاکیزگی بر اساس روش نبوی و خلق نیکوی علوی آراسته شده که هیچ فردی از آفریدگان خدا به سان او نیست و به او نمی رسد و امید رسیدن به او را هم ندارد» (2).

نیکو و به جاست این قسمت از نوشتار، به زیبایی های طبع او آراسته گردد:

1. عبادت

ایجاد ارتباط عاشقانه با معبود و معشوق ازلی و عبادت فراوان، از ویژگی های برجسته امام هادی(ع) است. در این باره نوشته اند: «همواره ملازم مسجد بود و میلی نیز به دنیا نداشت. عبادتگری فقیه بود. شب ها را در عبادت به صبح می رساند بی آنکه لحظه ای روی از قبله برگرداند. با پشمینه ای بر تن و سجاده ای از حصیر زیر پا به نماز می ایستاد. شوق به عبادتش به شب تمام نمی شد. کمی می خوابید و

ویژگی های اخلاقی امام هادی(ع)

دوباره برمی خاست و مشغول عبادت می شد. آرام زیر لب قرآن را زمزمه می کرد و با صوتی محزون آیاتش را می خواند و اشک می ریخت که هرکس صدای مناجات او را می شنید، می گریست. گاه بر روی ریگ ها و خاک ها می نشست. نیمه شب ها را مشغول استغفار می شد و شب ها را به شب زنده داری می گذراند. (3) شبانگاه به سجده و رکوع می افتاد و با صدایی محزون و غمگین می گفت: خداوندا، این گناهکار پیش تو آمده و این نیازمند به تو روی آورده، خدایا، رنج او را در این راه بی پاداش مگذار! بر او رحمت آور و او را ببخش و از لغزش هایش درگذر» (4).

2. ساده زیستی

از دیگر ویژگی های برجسته اخلاقی امام هادی(ع)، ساده زیستی و دوری از دنیا بود. در این زمینه نیز آمده است: «از دنیا چیزی در بساط زندگی نداشت. بنده ای وارسته از دنیا بود. در آن شبی که به خانه اش هجوم آوردند، او را تنها یافتند با پشمینه ای که همیشه بر تن داشت و خانه ای که در آن هیچ اسباب و اثاثیه چشم گیری دیده نمی شد. کف خانه اش خاک پوش بود و بر سجاده حصیری خود نشسته، کلاهی پشمین بر سر گذاشته و با پروردگارش مشغول نیایش بود» (5).

3. دانش

یکی از محورهای اساسی و از سترگ ترین پشتوانه های امامت، دانش امام است که بر اساس آن بشریت از کوره راه های نابودی رهایی می یابد. شخصیت علمی امام هادی(ع) از همان دوران کودکی و پیش از امامت ایشان شکل گرفته بود. مناظره های علمی، پاسخ گویی به شبهه های اعتقادی و تربیت شاگردان برجسته نمونه های برجسته ای از جایگاه والای علمی امام هادی(ع) است. او در همان کودکی مسائل پیچیده فقهی را که بسیاری از بزرگان و دانشمندان در حل آن فرو می ماندند، حل می کرد. گنجینه ای پایان ناپذیر از دانش و چکاد نشینی در بلندای بینش بود. دشمن ساده اندیش به خیال در هم شکستن وجهه علمی ایشان، مناظره های علمی تشکیل می دهد، ولی جز رسوایی و فضاخت ثمره ای نمی بیند. از این رو، به بلندی مقام امام اعتراف می کند و سر تسلیم فرود می آورد. (6)

با این همه، متوکل، مانع نشر و گسترش علوم از سوی ایشان می شده همواره در تلاش بود تا شخصیت علمی امام بر مردم آشکار نشود. از این رو، امام را تحت مراقبت شدید نظامی گرفته بود و از ارتباط دانشمندان علوم و حتی مردم عامی با ایشان جلوگیری می کرد. دشمنان، پرتو گیتی فروز آن آفتاب علم و معرفت را می دیدند و خفاش صفت با چشمانی شب زده به خیال شب پرستی، از فروزندگی اش چشم فرو می بستند و با شمعی به جنگ آفتاب می رفتند و مناظره به راه می انداختند. با این حال، امام با صبری بی پایان، لحظه ها را به کار می گرفت و تیرگی جهل را با نور دانش خود می زدود. او در بیان پرتوافشانی چهارده خورشید تابنده علم می فرمود:

اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است. تنها یک حرف آن نزد آصف [بن برخیا] بود که وقتی خدا را بدان خواند، زمین برای او در هم پیچیده شد و تخت بلقیس را نزد سلیمان نبی آورد. آن گاه زمین گسترده شده و به حال اول خود برگشت. تمام این ها در یک چشم برهم زدن انجام گرفت، ولی نزد ما هفتاد و دو حرف از آن وجود دارد که یک حرف آن نزد خدا مانده [و بقیه را به ما داده] که در خزانه دانش غیب او به خودش اختصاص دارد. (7)

او به تمامی زبان های عصر خود از قبیل هندی، ترکی، فارسی و... آگاه بود و حتی نوشته اند که در جمع فارسی زبانان به زبان خودشان سخن می گفت. (8)

اظهار نظرهای «یزداد نصرانی»، شاگرد «بختیشوع» درباره دانش امام هادی(ع) بسیار مهم است. او پزشک مخصوص دربار معتصم بود. چیرگی امام در دانش، به اندازه ای او را مجذوب خود کرده که در توصیف مقام علمی ایشان گفته بود: «اگر بنا باشد آفریده ای را نام ببریم که از جهان غیب آگاهی داشته باشد، او (امام هادی(ع)) خواهد بود». این سخن نتیجه تنها دیدار کوتاه او با امام بود. (9)

4. آگاهی از اسرار

براساس روایات فراوان، امام معصوم(ع) هر گاه بخواهد از چیزی که بر او پوشیده است، آگاه شود، خداوند او را بدان آگاه خواهد ساخت. امام علی النقی(ع) نیز به سان دیگر پیشوایان، از غیب خبر می داد، آینده را به وضوح می دید. از درون افراد آگاه بود و زمان مرگ افراد را می دانست.

«ابوالعباس احمد ابی النصر» و «ابو جعفر محمد بن علویه» می گویند: «شخصی از شیعیان اهل بیت(ع) به نام عبدالرحمان در اصفهان می زیست. روزی از او پرسیدند: سبب شیعه شدن تو در این شهر چه بود؟ گفت: من مردی نیازمند، ولی سخنگو و با جرئت بودم. سالی با جمعی از اهل شهر برای دادخواهی به دربار متوکل رفتم. به در کاخ او که رسیدیم، شنیدیم دستور داده امام هادی(ع) را احضار کنند. پرسیدم: علی بن محمد کیست که متوکل چنین دستوری داده؟ گفتند: او از علویان است و رافضی ها او را امام خود می خوانند. پیش خود گفتم شاید متوکل او را خواسته تا به قتل برساند. تصمیم گرفتم همان جا بمانم تا او را ملاقات کنم. مدتی بعد سواری آهسته به کاخ متوکل نزدیک شد. باوقار و شکوهی خاص بر اسب نشسته بود و مردم از دو طرف او را همراهی می کردند. به چهره اش که نگاه کردم، محبتی عجیب از او در دلم افتاد. ناخواسته به او علاقه مند شدم و از خدا خواستم که شر دشمنش را از او دور گرداند. او از میان جمعیت گذشت تا به من رسید. من در سیمایش محو بودم و برایش دعا می کردم. مقابلم که رسید، در چشمانم نگرست و با مهربانی فرمود: خداوند دعاها را تو را در حق من مستجاب کند، عمرت را طولانی سازد و مال و اولاد را بسیار گرداند.

وقتی سخنانش را شنیدم، از تعجب - که چگونه از دل من آگاه است؟ - ترس وجودم را فرا گرفت. تعادل خود را از دست دادم و بر زمین افتادم. مردم اطرافم را گرفتند و پرسیدند چه شد. من کتمان کردم و گفتم: خیر است ان شاء الله و چیزی به کسی نگفتم تا این که به خانه ام بازگشتم. دعای امام هادی(ع) در حق من مستجاب شد. خدا دارایی ام را فراوان کرد. به من ده فرزند عطا فرمود و عمرم نیز اکنون از هفتاد سال فزون شده است. من نیز امامت کسی را که از دلم آگاه بود، پذیرفتم و شیعه شدم. (10)

«خیران اسباطی» نیز در زمینه آگاهی امام از اسرار می گوید: نزد ابوالحسن الهادی(ع)، در مدینه رفتم و خدمت ایشان نشستم. امام پرسید: از واثق (خلیفه عباسی) چه خبر داری؟ گفتم: قربانت شوم! او سلامت بود و ملاقات من با او از همه بیشتر و نزدیک تر است. اما الآن حدود ده روز است که او را ندیده ام. امام فرمود: مردم مدینه می گویند: او مرده است. گفتم: ولی من از همه او را بیشتر می بینم و اگر چنین بود، باید من هم آگاه می بودم. ایشان دوباره فرمودند: مردم مدینه می گویند او مرده! از تأکید امام بر این کلمه فهمیدم منظور امام از مردم، خودشان هستند.

سپس فرمود: جعفر (متوکل عباسی) چه؟ عرض کردم: او در زندان و در بدترین شرایط است. فرمود: بدان که او هم اکنون خلیفه است. سپس پرسید: ابن زبای(11) (وزیر واثق) چه شد؟ گفتم: مردم پشتیبان او و فرمانبردارش هستند. امام فرمود: این قدرت برایش شوم بود. پس از مدتی سکوت فرمود: دستور خدا و فرمان های او باید اجرا شوند و گزیری از مقدرات او نیست. ای خیران، بدان که واثق مرده، متوکل به جای او نشسته و ابن زبای نیز کشته شده است. عرض کردم: فدایت شوم، چه وقت؟! با اطمینان فرمود: شش روز پس از اینکه از آنجا خارج شدی. (12)

5. سخنوری

گفتار امام، شیرین و سرزنش ایشان تکان دهنده بود. به گونه ای که آموزگارش در کودکی شیفته سخنوری او گردید. آن گاه که لب به سخن می گشود، روح شنونده اش را تازگی می بخشید و چون او را عتاب می کرد، کلامش چون شمشیری آتشین از جمله های نغز، پیکره دشمنش را شرحه شرحه می کرد.

آن گاه که خصم برای عشرت طلبی خود از او می خواهد شعری بخواند تا بزم خود را با آن کامل کند، لب به سخن می گشاید، چند بیت می خواند و آن چنان آتشی از ترس در وجود او می اندازد که بزم و عیش اش را تباہ می سازد و جهان را پیش چشمان شب پرست دشمن تیره و تار می کند. امام می سراید:

- بر بلندای کوهسارها شب را به صبح آوردند، در حالی که مردان نیرومند از آنان نگرانی می کردند، ولی کوه های بلند هم به آنان کمکی نکرد

- سرانجام پس از دوران شکوه و عزت از جایگاه های خویش به زیر کشیده شده و در گودال های قبر افتادند و در چه جای بد و ناپسندی منزل گرفتند.

- پس از آن که به خاک سپرده شدند و فریادگری فریاد برآورد: کجاست آن دستبندها، تاج ها و زیور آلات و آن لباس های فاخرتان؟

- کجاست آن چهره های ناز پرورده و پرده نشین تان؟

- قبرهاشان به جای آنها ندا در می دهد: بر آن چهره های ناز پرورده اکنون کرم ها می خزند.

- چه بسیار خوردند و آشامیدند، ولی اکنون پس از آن همه شکم بارگی ها، خود، خوراک کرم ها می شوند.

مستی از سر متوکل پرید. جام شراب از دستش به زمین افتاد. تلوتلوخوران از ترس فریاد می کشید. حاضران می گریستند و متوکل، سخت حیران و وحشت زده، آن قدر گریست که ریشش خیس شد و دستور داد بزم بر هم خورده را برچینند. (13)

6. مهربانی

امام بسیار مهربان بود و همواره در رفع مشکلات اطرافیان تلاش می کرد و حتی گاه خود را به مشقت می انداخت. آن هم در دورانی که شدت سخت گیری های حکومت بر شیعیان به اوج خود رسیده بود. «محمد بن علی» از «زید بن علی» روایت می کند: «من به سختی بیمار شدم و شبانه، پزشکی برای درمان من آوردند. او نیز دارویی برایم تجویز کرد. فردای آن روز هر چه گشتند، نتوانستند آن دارو را بیابند. پزشک دوباره برای مداوای من آمد و دید حالم وخیم تر شده است، ولی چون دید دارو را به دست نیاورده ام، ناامیدانه از خانه ام بیرون رفت.

اندکی بعد فرستاده امام هادی(ع) به خانه ام آمد. او کیسه ای در دست داشت که همان دارو در آن بود. آن را به من داد و گفت: ابوالحسن به تو سلام رساند و این دارو را به من داد تا برایت بیاورم. او فرمود: آن را چند روز بخور تا حالت بهبود یابد.

دارو را از دست او گرفتم و خوردم و چندی بعد به کلی بهبود یافتم». (14)

7. احترام به اهل دانش

امام، به مردم به ویژه دانشمندان و اهل علم احترام فراوان می گذاشت. در تاریخ آمده است: روزی امام در مجلسی نشستند بودند و جمعی از بنی هاشم، علویان و دیگر مردم نیز در آن مجلس حضور داشتند که دانشمندی از شیعیان وارد شد. او در مناظره ای اعتقادی و کلامی، تعدادی از ناصبیان و دشمنان اهل بیت: را مجاب و رسوا ساخته بود. به محض ورود این شخص به مجلس، امام از جای خود برخاست و به نشانه احترام به سوییچ رفت و او را نزد خود در بالای مجلس نشانید و با او مشغول صحبت شد. برخی از حاضران از این رفتار امام ناراحت شده و اعتراض کردند. امام در پاسخ آنان فرمود: اگر با قرآن داوری کنم، راضی می شوید؟ گفتند: آری. امام تلاوت فرمود: (ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که به شما گفته شد: در مجلس جا برای دیگران باز نمایید، باز کنید. تا خداوند [رحمتش را] برایتان گسترده سازد. و چون گفته شد برخیزید، برخیزید تا خداوند به مراتبی [منزلت مؤمنان] و کسانی را که علم یافته اند بالا برد) (15) و نیز فرموده است: (آیا کسانی که دانشمند هستند با آنان که نیستند برابرند؟) (16) خداوند مؤمن دانشمند را بر مؤمن غیر دانشمند مقدم داشته، همچنان که مؤمن را بر غیر مؤمن برتری داده است. آیا به راستی آنکه می داند و آنکه نمی داند، مساوی است؟ پس چرا انکار و اعتراض می کنید؟ خدا به این مؤمن دانشمند برتری داده است. شرف مرد به دانش اوست، نه به نسب و خویشاوندی اش. او نیز با دلایلی محکم که خدا به او آموخته، دشمنان ما را شکست داده است. (17)

8. بخشش

بخشنده‌گی با خون و گوشت اهل بیت: آمیخته بود. آنان همواره با بخشش های خود، دیگران را به شگفتی و امید داشتند. گاه آن قدر می بخشیدند که رفتارشان در شمار معجزه به شمار می آمد، تا آنجا که در این مقام در توصیف حضرت هادی(ع) می گفتند: «انفاق امام هادی(ع) به قدری بود که جز پادشاهان کسی توانایی انجام آن را نداشت و مقدار بخشش های ایشان تا آن زمان از کسی دیده نشده بود و در جغرافیای اندیشه ها نمی گنجید». (18)

اسحاق جلاب می گوید: «برای ابوالحسن(ع) گوسفندان بسیاری خریدم. سپس مرا خواست و از منزلش مرا به جایی برد که بلد نبودم و فرمود تا تمامی این گوسفندان را میان افرادی که خود دستور داده بود، پخش کنم». (19)

بی آنکه دیگران متوجه شوند، آنان را از نسیم بخشنده‌گی خود می نواخت و مورد تفقد قرار می داد. گوسفندانی را می خرید، با دست خود ذبح و بین نیازمندان توزیع می کرد. (20) گاه نیز در حد توان خود و به همان اندازه ای که شخص در خواست کرده بود، به آنان بخشش می کرد. «ابو هاشم جعفری» می گوید: «در تنگنای مالی بسیاری گرفتار آمده بودم تا آنجا که تصمیم گرفتم برای درخواست کمک نزد امام هادی(ع) بروم. هنگامی که خدمت امام رسیدم، پیش از آنکه سخنی بگویم، فرمود: ای اباهاشم! کدام یک از نعمت های خدا را می خواهی شکر کنی؛ ایمانی که به تو داده که به وسیله آن بدن خود را از آتش دوزخ دور سازی و یا سلامتی و عافیتی که به تو ارزانی داشته که از آن در راه عبادت و بندگی خدا بهره ببری، یا از آن فناعتی که به شما هدیه کرده تا در پی آن، از درخواست از مردم بی نیازتان کنی؟

ای ابا هاشم! علت آنکه من سخن آغاز کردم، آن است که گمان کردم می خواهی از برخی مشکلات خود شکایت کنی. دستور داده ام دویست دینار طلا به شما بدهند که با آن مشقت را بر طرف سازی. آن را بگیر و به همان مقدار بسنده کن». (21)

9. سخت کوشی

امام علی النقی(ع) پیشوای بزرگ شیعیان و بزرگ خاندان هاشم بود. درآمدهای اسلامی همه به دست او می رسید و می توانست از آن بهره مند شود؛ چرا که حق او بود، ولی به سان پدران خود دوست داشت از حاصل دسترنج خود بهره گیرد و نیازهای زندگی اش را با زحمت خود فراهم آورد. «علی بن حمزه» می گوید: «ابوالحسن(ع) را دیدم که به سختی مشغول کشاورزی است؛ به گونه ای که عرق از سر و رویش جاری است. از ایشان پرسیدم: فدایت شوم! کارگران شما کجایند [که شما این گونه خود را به زحمت انداخته اید]؟

در پاسخ فرمود: ای علی بن حمزه! آن کس که از من و پدرم برتر بود، با بیل زدن در زمین خود روزگار می گذراند. دوباره عرض

کردم: منظورتان کیست؟ فرمود: رسول خدا، امیرمؤمنان و همه پدران و خاندانم خودشان کار می کردند. کشاورزی از جمله کارهای پیامبران، فرستادگان، جانشینان آنها و شایستگان درگاه الهی است» (22).

10. بردباری

شکیبایی از برجسته ترین صفات مردان بزرگ الهی است؛ زیرا برخوردهای آنان با مردم نادان بیشتر از همه است و آنان برای هدایت شان باید صبر پیشه سازند تا این گونه دروازه ای از رستگاری را به رویشان بکشایند.

«بریحه عباسی»، گماشته دستگاه حکومتی و امام جماعت دو شهر مکه و مدینه بود. او از امام هادی(ع) نزد متوکل سخن چینی و سعایت کرد و برای او نگاشت: «اگر مکه و مدینه را می خواهی، علی بن محمد(ع) را از این دو شهر دور ساز؛ زیرا مردم را به سوی خود فرا خوانده و گروه بسیاری نیز به او گرایش یافته و از او پیروی می کنند».

در اثر سعایت های بریحه، متوکل امام را از جوار پر فیض و ملکوتی رسول خدا(ص) تبعید کرد و ایشان را به سامرا فرستاد. در طول این مسیر، بریحه نیز با ایشان همراه شد.

در بین راه رو به امام کرد و گفت: «تو خود بهتر می دانی که من عامل تبعید تو بودم. سوگندهای محکم و استوار خورده ام که چنانچه شکایت مرا نزد امیرالمؤمنین (متوکل) و یا حتی یکی از درباریان و فرزندان او کنی، تمامی درختانت را در مدینه به آتش کشم و خدمت کارانت را بکشم و چشمه ها و قنات های مزرعه ات را ویران سازم. بدان که در تصمیم خود مصمم خواهم بود».

امام(ع) با چهره ای گشاده در پاسخ بریحه فرمود: «نزدیک ترین راه برای شکایت از تو، این بود که دیشب شکایت تو را به درگاه خدا عرضه کنم و من شکایتی را که نزد خدا کرده ام، نزد غیر خدا و پیش بندگانش عرضه نخواهم کرد».

بریحه که رأفت و بردباری امام را در مقابل سعایت ها و موضع زشتی که در برابر امام گرفته بود دید، به دست و پای حضرت افتاد و با تضرع و زاری از امام درخواست بخشش کرد. امام نیز با بزرگواری تمام فرمود: «تو را بخشیدم!» (23)

11. شکوه و هیبت

از آنجا که امام معصوم، کانون تجلی قدرت و عظمت پروردگار و معدن اسرار الهی و قطب عالم امکان است، قداست معنوی و شکوه و وقار بسیار دارد. در زیارت جامعه کبیره از زبان امام هادی(ع) می خوانیم:

«هر بزرگ و صاحب شرافتی در برابر بزرگواری شما و شرافتتان سر فرود آورده و هر خود بزرگ بینی به اطاعت شما گردن نهاده است. هر زورگویی در برابر برتری شما فروتن شده و همه چیز در برابر شما خوار و ذلیل است» (24).

«محمد بن حسن اشتر» می گوید: «من همراه پدرم، بیرون کاخ متوکل با جمعی از علویان، عباسیان و جعفریان ایستاده بودیم که امام هادی(ع) آمد. تمام مردم برای ادای احترام و بزرگداشت ایشان از مرکب های خود پایین آمدند و صبر کردند تا ایشان وارد کاخ شود. پس از آن، برخی زبان به گلایه گشودند و گفتند: چرا ما باید به این پسر بچه احترام بگذاریم و از مرکب هایمان به احترامش پیاده شویم؟ نه شرافت او از ما بیشتر است و نه بزرگ سال تر از ماست. به خدا سوگند که وقتی بیرون آمد، دیگر از مرکب هایمان پیاده نمی شویم».

ابو هاشم جعفری در رد سخن آنها گفت: به خدا سوگند که همگی شما با خواری و خفت پیاده خواهید شد. پس از مدتی، امام از کاخ متوکل بیرون آمد. صدای تکبیر و تهلیل مردم به آسمان برخاست و همگی مردم، حتی آنان که گله مند بودند، از اسب هایشان پیاده شدند. آن گاه ابو هاشم رو به آنان کرد و گفت: شما که گفتید به او احترام نمی گذارید و سوگند یاد کردید که از مرکب هایمان پیاده نمی شوید؟! آنها که نتوانسته بودند هیبت و جلال امام را نادیده انگارند، سرافکننده پاسخ دادند: به خدا سوگند، بی اختیار از مرکب پیاده شدیم» (25).

پی نوشت ها:

1. مناقب آل ابی طالب، ابو جعفر محمد بن علی ابن شهر آشوب السروی المازندرانی، بیروت، دار الاضواء، بی تا، ج 4، ص 401.
2. فصول المهمة فی معرفة الائمة، ابن صباغ مالکی، بیروت، دارالاضواء، 1409 ق، ج 2، ص 268.
3. انمنا، علی محمد علی دخیل، بیروت، دار مکتبة الامام الرضا، چاپ ششم، 1402 ق، ج 2، ص (ع)21.
4. همان، ص 257.
5. همان، ص 217؛ اصول کافی، محمد بن یعقوب الكلینی، تهران، مکتبة الصدوق، 1381 ق، ج 1، ص 502؛ بحار الانوار، محمد باقر المجلسی، بیروت، مؤسسة الرسالة، 1403 ق، ج 50، ص 211.
6. الفصول المهمة، ص 267.
7. دلائل الامامة، محمد بن جریر بن رستم الطبری، نجف، منشورات المطبعة الحیدریة، 1369 ق، ص 219؛ اصول کافی، ج 1، ص 230؛ مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 406.
8. بحار الانوار، ج 50، ص 130.
9. دلائل الامامة، ص 221.
10. سفینة البحار، شیخ عباس قمی، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، بی جا، ج 2، ص 240.
11. او وزیر معتصم و واثق بود که مخالفان را در تنوری می انداخت که کف آن میخ های آهنی بزرگی قرار داشت. مردم به شدت از او متنفر بودند. متوکل بعد از به قدرت رسیدن او را در همان تنور انداخت. علی بن الحسین المسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، برگردان: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 13(ع)0، چاپ چهارم، ج 2، ص 489.
12. الارشاد، محمد بن محمد بن النعمان المفید، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1378 ش، ج 2، ص 424؛ کشف الغمة فی

- معرفة الأئمة، على بن عيسى الأربلي، تهران، دار الكتب الإسلامية، بی تا، ج 3، ص 236.
13. تذكرة الخواص، ابن الجوزي، تهران، مكتبة النينوي الحديثه، ص 361 ؛ بحار الانوار، ج 50، ص 211.
14. الارشاد، ج 2، ص 433.
15. مجادلة: 11.
16. زمر: 9
17. الإحتجاج، احمد بن على بن ابى طالب الطبرسى، قم، انتشارات اسوه، 1416، چاپ دوم، ج 2، ص 309.
18. مناقب آل ابى طالب، ج 4، ص 409.
19. اصول كافي، ج 1، ص 498.
20. اعيان الشيعة، سيد محسن امين، بيروت، دار التعارف للمطبوعات، بی تا، ج 2، ص 37.
21. بحار الانوار، ج 50، ص 129.
22. من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، بيروت، دارالصعب، بی تا، ج 3، ص 216.
23. اثبات الوصية، على بن الحسين المسعودي، تهران، كتاب فروشى اسلاميه، 1343 ش، ص 196.
24. مفاتيح الجنان، شيخ عباس قمى، قم، انتشارات اسوه، 1379 ش، چاپ چهارم، زيارت جامعه كبرىه.
25. حياة الامام على الهادى(ع)، باقر شريف قرشى، بيروت، دار الاضواء، چاپ اول، 1402 ق، ص 24.